

زیبایی شناسی در عرفان زرتشتی و مشترکات آن با عرفان مولانا جلال الدین محمد بلخی

سهیلا ذوقی^۱



چکیده

سابقه زیبایی شناسی را باید در میان اقوام کهن و باستانی جستجو کرد نخستین گامها را در این مسیر تمدن‌های ایران، هند، و یونانی برداشته‌اند و دستاوردهای خوبی را از خود به یادگار گذاشته‌اند. مکتب زیبایی پرستی در عرفان ایرانی و اسلامی با استفاده از دستاوردهای حکمت یونانی و اشراق شرقی و به ویژه با بهره‌گیری از حکمت ایران باستان در قرون نخستین اسلامی شکل گرفته و با استفاده از تعالیم قرآنی به مکتب بزرگی در عرفان اسلامی تبدیل شده است. البته بزرگان آن همگی ایرانی بوده و شیخ شهاب الدین سهروردی نیز در مرکز چنین جریانی قرار دارد. سهروردی نخستین شخصیتی است که به طور جامع به عرفان زرتشتی رسیده و ارکان آن را دریافته و در آثار خود آورده است. بسیاری از بزرگان و حکیمان ایرانی و اسلامی نیز به این حقیقت اعتراف کرده‌اند و سرچشمه عرفان و تصوف را در ایران باستان یافته‌اند. در این مقاله کوشش گردیده تا مقدماتی درباره زیبایی شناسی در عرفان زرتشتی و مشترکات آن با عرفان مولانا ارائه گردد تا زمینه برای تحقیقات مفصل تر فراهم آید.

کلید واژه: زیبایی شناسی، عرفان و تصوف، زرتشت، نور، مولوی، اصالت زیبایی، عشق

مقدمه

زرتشت و مبانی عرفان زرتشتی

« زرتشترا » یا زرتشت پیامبر ایران باستان که بر اساس سنت، در قرون ششم و هفتم قبل از میلاد به اوج شکوفایی خود رسید. (زهر، ۱۳۷۱، ص ۲۱۹) زرتشت به تبلیغ دین خود در میان اقوام ایرانی پرداخت، دین زرتشت از کهن ترین ادیانی است که حاوی مبانی و مایه‌های اصیل عرفانی بوده و بر ادیان شرقی و غربی تاثیر شگرف داشته است. سروده‌های زرتشت بیش از هر چیز سرشار از دریافت‌های معنوی و عرفانی است و با زبانی عارفانه سروده شده است.

درباره‌ی مبانی عرفانی در دین زرتشت همواره بحث شده و به اندازه‌ی کافی شواهد و مدارک در اختیار بوده تا اندیشمندان را به این موضوع راهنمایی کند. نخستین شخصیتی که به طور جامع به عرفان زرتشتی رسیده و ارکان آن را دریافته و در آثار خود آورده است شیخ شهاب الدین سهروردی است. او به خوبی با حکمت و فلسفه یونانی و حکمت اشراقی زرتشتی آشنایی داشته به روشنی بیان نموده که حکمت نوری و اشراقی زرتشتی منبعی عرفانی است که به حکمت یونان نیز راه یافته است او حکمت اشراقی و عرفانی را از ایران باستان دانسته است. در بین ایران شناسان معاصر نیز هانری کربن بیش از دیگران در همه‌ی آثار خود مانند ارض ملکوت به عرفان زرتشتی رسیده و در مطالعات تطبیقی خود آگاه یا ناخودآگاه به این حوزه راه یافته است. این بزرگان، عرفان ایرانی و اسلامی را ادامه‌ی عرفان زرتشتی دانسته‌اند در بررسی مبانی عرفان زرتشتی باید به این نکته اشاره کرد که گاهان و هفده سرودی که زرتشت سروده و از او به یادگار مانده است شامل شریعت و آموزشهای دینی نیست، بلکه الهام‌هایی شورانگیز و دریافتهایی عرفانی است که از نوعی تجربه معنوی حکایت دارد که روحی شیفته و عاشق با خداوند راز و نیاز می‌کند و گویی با نگاهی

وحدت وجودی هستی را در مجموع شهود نمود و به اشراق رسیده است. اصلی ترین ویژگی اشراقی و عرفانی زرتشت تکیه بر نور و دیدار با شخصیت‌های نورانی است که مبنای عرفان و زیبایی شناسی او قرار می‌گیرد. در عرفان اسلامی نیز عارفان به دیدار با شخصیت‌های نورانی رسیده اند.

نور یا همان فرّ یا فرّه ودیعه‌ای است ایزدی که از فرّ اهورامزدا به وجود آمده و هر انسانی که از این فرّ بهره بیشتری داشته باشد به خدا نزدیک تر و بلکه خلیفه و جانشین خداست. در زاداسپریم آمده که "فرّ زرتشت به شکل آتش از آن روشنی ازلی که جایگاه اورمزدست، روشنی بی پایان، فرود آمده، به آتش، که پیش او بود، آمیخت. از آتش اندر مادر زرتشت آمیخت. سه شب در همه گذرهای اطراف خانه، به شکل آتش پیدا بود (متجلی بود)، راه گذاران، نوری بزرگ همی دیدند." (رضی، ۱۳۷۱، ص ۱۴۳)

در دین زرتشت "آتش و نور، نشانه و رمز وجودی خداوند، انوار تابنده از آن ذات اقدس، معرفت و عرفان، شناخت حکمت و راه رسیدن به ذات حق باری تعالی هستند. چنانکه سهروردی می‌گوید آتش دارای ذاتی شریف است، درباره‌ی نور اتفاق نظر دارند فارسیان درباره‌ی آن که آتش رمز وجودی اردیبهشت می‌باشد و ان نوری است قاهره، که آتش از آن افاضه می‌شود. زرتشت در طلب آن است که به وسیله‌ی اردیبهشت، آنچنان به عرفان و شناخت و حکمت والا دست یابد تا بتواند به میانجی بهمن، به بارگاه قدس نورالانور وارد شود. (رضی، ۱۳۸۴، ص ۱۴۳)

حکمت خسروانی، فلسفه اشراق و عرفان نوری از ایران زمین به یونان رسیده و همواره سه اصل زرتشتی: گفتار نیک، کردار نیک، و پندار نیک، همان حکمت و عرفان شده است. چنانکه حکمای ایران از ابوعلی سینا و سهروردی تا دیگران، حکیم را به همین معنی معرفی کرده اند.

سهروردی در حکمة الاشراق به صراحت این حکمت عرفانی را از زرتشت دانسته

است. او می‌گوید: "کسی که این سخنان را باور نمی‌دارد، بر او باد که روی در ریاضات بیاورد و از پیران وارسته یاری بخواهد، شاید نوری بر دل او بتابد و نور فروزان را در عالم جبروت ببیند، و ذوات و اشخاص ملکوتی را ببیند و انواری که هرمس و افلاطون دیده‌اند بنگرد و تابش‌های مینوی یعنی روحانی را ببیند، چنان که حکیم دانشمند پیشوای کامل، زرتشت آذربایجان از آن خبر داده است، در کتاب زند آنجا که می‌گوید: جهان بر دو بخش است: جهان مینوی که عالم نورانی و روحانی است و گیتی که مراد از آن جهان ظلمانی و جسمانی می‌باشد.

و چون نور فیض دهنده و تابنده از عالم بالا بر نفوس فاضله به آنان نیروی درخشش و رای می‌بخشد و مانند آفتاب می‌درخشد، و این نور را به پارسی پهلوی "خرّه" می‌نامند، و چنان که زرتشت گفته است، خرّه نوری است که از ذات پروردگار می‌درخشد، و به وسیله‌ی همین نور آفریدگان برخی بر برخی دیگر فرمانروایی می‌کنند و هر یک از آفریدگان پروردگار به نیروی آن نور می‌توانند کار یا هنری انجام دهد و بخشی از این نور که ویژه پادشاهان دانشمند می‌باشد. آنرا "کیان خرّه" می‌گویند و رای تابش‌های مینوی را سرچشمه خرّه قرار داده و گفته است که خرّه و خرد یعنی تابش‌هایی که زرتشت از آنها خبر داده است و پادشاه راستگو، کیخسرو مقدس آن تابش‌ها را در عالم خلسه دید. چنان که در الواح گفته است "(سهروردی، ص ۳۷۲)

آتش در عرفان نماد نور، عشق، اشراق، خرد و پیوند با خداوند است که در عرفان جهانی عمومیّت دارد و در عرفان اسلامی و زرتشتی نیز که بخش‌های اصلی عرفان ایرانی به شمار می‌آیند همین مطلب دیده می‌شود. آتش به صورت عشق در عرفان حضور یافته و در همه کشف و شهودهای عارفان همواره نور و آتش به نوعی دیده می‌شود. در دین زرتشت نیز همواره خدای یکتا پرستیده می‌شده و نور و آتش برترین جلوه‌ی حق قلمداد می‌شده است.

آن لذت می‌بریم در هنر و طبیعت هر دو، وجود دارد و آدمیان، بسته به میزان ذوق خود از آن بهره بر می‌گیرند.

سابقه زیبایی‌شناسی و زیبایی‌پرستی را بایستی در میان اقوام کهن و باستانی جستجو کرد، تمدن‌های ایرانی، هندی، مصری، چینی، یونانی و دیگر تمدنهای شناخته شده و ناشناخته، نخستین گامها را در این مسیر برداشته‌اند، و از دستاوردهای خود یادگارهای جاویدانی را برای ما به یادگار نهاده‌اند. در فرهنگ باستان ایران به ویژه در مهر پرستی و آیین زرتشتی، شاهد گرایش همه جانبه به سوی زیبایی و نشانه‌هایی از زیبایی‌شناسی هستیم. چنانکه آثار باستانی باقیمانده نیز بهترین راهنما در شناسایی معیارهای زیبایی در آن دوران است. در آیین مهر یا میترائیسم، زیبایی‌شناسی خاصی وجود دارد که نور و روشنایی سرچشمه همه زیبایی‌ها تلقی گردیده و این نتیجه دیده می‌شود که زیبایی از زیبایی زاده می‌گردد. انعکاس این نظریه در شرق و غرب عالم قابل پیگیری است. این مطلب یکی از اساسی‌ترین اصول مکتب جمال است و مهمترین قانون زیبایی‌شناسی در هستی، همین است که زیبایی را زیبایی به وجود می‌آورد. (افراسیاب پور، ۱۳۸۰، ص ۳۸-۳۷)

مطالعه آثار باقی مانده از ایران باستان، دارای نتایج زیبایی‌شناسی جالبی است همانگونه که پیشتر اشاره شد در آیین مهر زیبایی چنین تحلیل شده است که زیبایی‌های مادی از نور و روشنایی سرچشمه می‌گیرد و زیبایی‌های معنوی از نور روحانی که عبارت است از مهر و دوست، میترا نام فرشته‌ی است در دین زرتشت به معنی "دوستی و محبت" از طرف دیگر میترا "فرشته فروغ و روشنایی است" (اوشیدری، ۱۳۷۱، ص ۴۴۱) یعنی هر دو جنبه زیبایی در میترا مشاهده می‌شود. زیبایی‌شناسی ایران باستان بیش از هر مکتبی به مکتب واقع‌گرا (رنالیسم) و به رسمیت شناختن تمام زیبایی‌های مادی و معنوی نزدیک است در ایران باستان به طور

خداگونگی برداشته و ایزدی را در درون خود جای داده است و این اندیشه در عرفان اسلامی با نام اسماء و صفات الهی آمده، که همه‌ی خداشناسی عرفانی بر همین اساس استوار گردیده است.

زیبایی پرستی در عرفان اسلامی و رابطه‌ی آن با عرفان پیش از اسلام

در مکتب زیبایی پرستی یا جمال، عرفای بزرگی شناخته شده‌اند که در هر قرن نمایندگان برجسته‌ی آن در عرصه‌ی فرهنگی و معنوی ایران و اسلام حضور چشمگیر داشته‌اند. اگر شیخ اشراق را از دیدگاه عرفانی و فلسفی و بلکه در جایگاه تاریخی، اجتماعی و فرهنگی مورد مطالعه قرار دهیم، به یکی از بزرگان مکتب جمال می‌رسیم. حکمت اشراق نیز ادامه‌ی یک جریان بزرگ عرفانی و فلسفی بوده که نه با سهروردی آغاز گردیده و نه با مرگ او به پایان رسیده است. مبانی عرفان آن در ایران، از یک مکتب دیر پا حکایت دارد که دوری شکوفایی آن در قرن ششم و هفتم هجری می‌باشد. شخصیت‌های دیگری در این مکتب سرنوشتی چون او داشته‌اند. اگر سهرودی در سال ۵۸۷ ه.ق به اتهام کفر و زندقه شهید گردیده شصت سال پیش از او در سال ۵۲۵ ه.ق عین القضات همدانی به همان اتهام و به همان شیوه شهید گردیده و دیگر بزرگان این مکتب نیز از قرن‌ها پیش با همین اندیشه به سر برده‌اند. مکتب زیبایی پرستی در عرفان ایرانی و اسلامی با استفاده از دستاوردهای حکمت یونانی و با اشراق شرقی و به ویژه با بهره‌گیری از حکمت ایران باستان، در قرون نخستین اسلامی شکل گرفته و با استفاده از تعالیم قرآنی به مکتبی بزرگ در عرفان اسلامی تبدیل شده است. البته بزرگان آن همگی ایرانی بوده و سهروردی نیز در مرکز چنین جریانی قرار می‌گیرد. حرکتی که با احمد غزالی (۵۲۰ ه.ق)، عین القضات (۵۲۵ ه.ق)، سنایی غزنوی (۵۲۵ ه.ق) به پیش آمده بود، پس از سهروردی نیز با روزبهان بقلی (۶۰۶ ه.ق)، عطار نیشابوری (۶۱۸ ه.ق)، اوحدالدین

کرمانی (۶۳۵ق)، محی الدین بن عربی (۶۳۸ق)، سیف الدین باخرزی (۶۵۹ق) و مولوی بلخی (۶۷۲ق)، ادامه می‌یابد.

زیبایی پرستی یکی از ابتکارهای بدیع و از هدایای بزرگ اندیشه و اشراق ایرانی به بشریت است که می‌تواند راهی نو برای آینده انسان بگشاید و جهان بینی کامل و جهانگیری را ارائه دهد. عرفان جمالی بر اساس "اصالت عشق" بر پا گردیده که از روح لطیف و ذوق سلیم ایرانی حکایت دارد و از طرفی با مبانی تعالیم اسلامی نیز سازگار گردیده و به تکامل رسیده است.

اصالت زیبایی به فلسفه خوشبختی منجر می‌شود که عشق و محبت به همه ذرات هستی نتیجه آن است و انسان امروزیش از هر چیز به چنین دیدگاهی نیازمند است. هنگامیکه خداوند زیباست، هر چه آفریده نیز زیبا خواهد بود و هر کجا زیبایی پیدا شود عشق زائیده می‌گردد و این مطلب از روایات و حکمت اسلامی نیز استفاده می‌شود که "ان الله جمیل و یحب الجمال" و مانند آن که نور و شور جدیدی در دل انسان و کره خاکی می‌نماید.

سهروردی که خود همچون پل ارتباطی بین عرفان پیش از اسلام و عرفان پس از اسلام عمل می‌کند به روش مکتب جمال هم بر حکمت ذوقی و هم حکمت بحثی تکیه می‌کند و خود را وارث حکمت ایرانی و حکمت یونانی می‌داند و از بزرگمهر، جاماسب، زرتشت و فرشادشیر به عنوان منابع الهام خود نام می‌برد و به داستان عرفانی کیخسرو در ادبیات زرتشتی توجه نموده و ماجرای نور و ظلمت را از ایران باستان فرا می‌گیرد. البته این مطلب جمالی که خدا زیباست و هر چه آفریده نیز زیباست، ریشه در حکمت اوستایی نیز دارد که در بخش ویسپرد آمده: "هورامزدا هر چه آفریده است، همه خوب، همه زیبا، همه خرم، همه با شکوه، همه فرخنده، همه خجسته است. زیرا مبدأ اول خود همه خوبی است، همه زیبایی است، همه شکوه است،

همه فرخندگی است، همه خرمی است، مبدأ اول (اهورامزدا) همه اش هستی است و هستی همه اش خیر محض و محض خیر است او هرگز بد و شر نیافریده است" (امام، ۱۳۵۳، ص ۱۱۱)

همانگونه که پیش تر اشاره شد، پیام اصلی زرتشت راستی و درستی از راه محبت و عشق است که در عرفان اسلامی نیز به نام مکتب عشق زنده شده است، شیخ اشراق نیز عشق مجازی را برای وصول به عشق حقیقی دانسته، شعار اصلی مکتب جمال: المجاز قنطرة الحقیقه، و با چنین اصلی تمام لذت‌ها و زیبایی‌های زمینی را سایه‌ای از زیبایی‌های آسمانی می‌داند. در مطالعه‌ی اندیشه‌های شیخ اشراق، به ویژه درباره‌ی عشق و جمال، نزدیکی‌های فراوانی با عقاید روزبهان بقلی، ابن عربی، عطار و مولانا و دیگر بزرگان مکتب جمال مشاهده می‌شود.

زیبایی پرستی در عرفان مولانا و رابطه‌ی آن با عرفان زرتشتی

مولانا جلال الدین محمد بلخی (۶۷۲-۶۰۴ ه.ق) در ۲۵۰۰ غزل و ۱۶۰۰ رباعی و قصیده در دیوان کبیر و ۲۵۶۱۸ بیت در مثنوی معنوی و در سه اثر مثنوی خود مجالس سبعة، مکتوبات و فیه مافیه، دیدگاهی نسبت به مقوله "زیبایی" ارائه می‌دهد که در حقیقت فلسفه‌ی زیبایی شناسی او به شمار می‌آید.

عرفان سفری است معنوی، از صورت ظاهر جهان به سوی باطن آن، از ماده به معنا رفتن و این سفر جنبه‌ی زیبایی شناسی دارد، زیرا در عرفان و تصوف هر گامی که به سوی خدا برداشته شود یک مرتبه بر زیبایی‌ها افزوده می‌شود و هستی یک سره زیبایی است. اما درجه‌ی بالای آن زیبایی مطلق حق است و "نور" و "وجود" نیز همان زیبایی هستند. سالک هر چه قدر از سطح به عمق می‌رود هم زیبایی‌های بیشتری را می‌بیند و هم زیبا می‌بیند:

مولانا پیرو نظریه وحدت وجود عرفانی است و این دیدگاه او جامع دیدگاه‌های دیگر درباره زیبایی می‌باشد. چون مرزی بین خدا و انسان و طبیعت قائل نمی‌شود. بی شک مولانا مانند دیگر عرفای ایرانی و اسلامی از نظریه‌های افلاطون و فلوپین و پیروان آنها تاثیر پذیرفته اما هرگز خود را از در یافته‌های آنها محدود ننموده و با استعانت از آموزه‌های قرآنی و وحی و با استفاده از کشف و شهود عرفانی و شخصی خود به نظریه "وحدت وجود" جامعیتی داده که زیبایی شناسی خاصی را در برداشته و انسان را تا جایگاهی بالا می‌برد که بتواند همه‌ی زیبایی‌ها را در زیر چتری فراگیر ببیند. به اختصار اینکه، هستی در ظاهر دچار کثرت و چهره‌های متفاوت است، اما در اصل و حقیقت دارای وحدت است. مولانا نظریه وحدت وجود را در بسیاری از اشعار خود بیان نموده است. مانند:

پای تویی، دست تویی، هستی هر مست تویی بلبل سر مست تویی، جانبگزار بیا
گوش تویی، دیده تویی، وز همه بگریده تویی یوسف دزدیده تویی، بر سر بازار بیا
(مولوی، ۱۳۷۰، ص ۳۶)

او می‌گوید: "خداوند از زهی نوری، لطافت بخشش هر حوری" بلکه "جمالش آفتاب آمد، جهان او را نقاب آمد" یعنی جهان زیباست و اصل زیبایی‌ها خداست و در نهایت اینکه غیر از خدا چیزی نیست. در عرفان زرتشتی نظریه وحدت وجود بر اهورامزدا و انوار قابل تطبیق است و این نکته را بیش از همه سهروردی دریاخته است. "توجه سهروردی به حکمت زرتشت و خسروانی، بر همان پایه وحدت وجود جلب شده است. صادر اول بهمن است از نور الانوار... یا ذات مطلق، یعنی اهورامزدا و خداوند. اما مراتب بعدی به شرح خود او، پس از نور اقرب، انوار قاهره یا امشاسپندان، پس از انوار طولیه و پس از آن ایزدان و انوار عرضیه می‌باشند و استمرار در سیر نزولی، به تدریج به افزون شدن جرمائیت و تیرگی می‌انجامد. زرتشت بنیاد حکمت خود را این چنین

استوار ساخت و ثنوتی آن چنان که مجوس و مزدیسنان به او نسبت دادند، وجود ندارد، ظلمت، تیرگی و شر، قائم به ذات نیست. و موجودات آن سیر نزولی و انحطاط انوار است در عالم گیتایی. اما سهروردی نیز که آن حکمت باستانی را احیاء کرده، فهمیده نشد و متهم به شرک شد. (رضی، ۱۳۸۴، ص ۲۳۱)

دیدگاهی خوش بینانه و مثبت نسبت به خدا و موجودات در اوستا وجود دارد که همه هستی را در خیر و خوبی و شادی و بلکه در خدای می بیند و این دیدگاه نسبت به هستی و خدا تنها با نظریه وحدت وجود عرفانی قابل تطبیق است.

برای شناخت زیبایی مکتب‌های مختلفی به وجود آمده است. ولی پرسش اصلی

بود که آیا زیبایی امری این جهانی است یا از جهان بالا سرچشمه گرفته است؟

به اعتقاد مولانا زیبایی‌های ظاهری و باطنی مکمل یکدیگرند و اگر هم هر دو با هم باشند به کمال می‌رسند. در یکی از داستانهای مثنوی که مسابقه رومیان و چینیان در هنر نقاشی و زیبایی آفرینی است همین نکته زیبایی شناختی دیده می‌شود و مولانا می‌گوید: زیبایی‌های محسوس و مادی در درون زیبایی‌های معنوی جای می‌گیرد و زیر مجموعه ان به شمار می‌آید. در این ماجرا زیبایی‌های نقشهای چینی انکار نمی‌شود، اما پرده رومیان زیباتر کامل تر و جامع تر است:

هر چه آنجا دید اینجا به نمود دیده را از دیده خانه می‌ربود (مولوی، ۱۳۷۵، ص ۱۵۳)

مولانا مانند دیگر بزرگان مکتب جمال به زیبایی‌ها و عشق مجازی نیز اصالت می‌دهد. هر که او بنهد سری بر خاک کن قبولش گر حقیقت گر مجاز (مولوی، ۱۳۷۰، ص ۳۴۶۴)

در مکتب جمال، عشق زائیده زیبایی است زیرا ابتدا زیبایی بوده و از جازه آن عشق پیدا شده است. البته در مراتب بعدی عشق و علاقه باعث می‌شود که عاشق

عاشقان را شد مدرّس حسن دوست دفتر و درس و سبقشان روی اوست
(مولوی، ۱۳۷۵، ص ۵۰۳)

از آنجا که جنبش و حرکت هستی از عشق است لذا عارفان ایرانی این آتش را در مکتب عاشق و جمال به بیانهای رمزی بیان نموده‌اند و دیدار با نور را چون زرتشت در مراحل سیر و سلوک نشان داده و در شهود باطنی به دیدار با نور رسیده‌اند. در دین زرتشت "آتش و نور، نشانه و رمز وجودی خداوند، انوار تابنده از آن ذات اقدس، معرفت و عرفان، شناخت حکمت و راه رسیدن به ذات باری تعالی هستند. به اعتقاد زرتشت، آتش یا همان نور واسطه میان خدا و مخلوق است زیرا زرتشتیان برای نور مراتبی نهاده بودند و میان طبع آتش و نور امتیاز می نهادند. اندیشه حکیمانه ایرانی پس از اسلام نیز بر محور مراتب نور و وجود که در اصل فیزیکی هستند می‌چرخد که باید در حوزه عرفان زرتشتی قرار گیرد.

نور و ظلمت پیش از آنکه به دین و شریعت مربوط باشد، مبانی عرفانی است. چنانکه در همه ادیان و فرهنگ‌های کهن نور را نماد معنویت، خلوص، پاکی، خدا، شهود باطنی، کشف ذوقی و مانند آن دانسته‌اند و ظلمت را خلاف آن ارزیابی کرده‌اند. پس نور و ظلمت، چنانکه زرتشت اشاره کرده، بیشتر امری درونی و باطنی است، چنانکه امشاسپندان و دیوان، فرشته و شیطان در درون انسان حضور دارند و آنچه در جهان خارج ظهور می‌یابد جلوه‌های همان شهود باطنی است.

محمّد لاهیجی تحت تاثیر همین دیدگاه است که می‌گوید:

هفت دوزخ چیست اخلاق بدت	هشت جنت چیست اعمال خودت
حشر تو بر صورت اعمال تست	هر چه بینی نیک و بد احوال تست
جمله اخلاق و اوصاف‌ای پسر	هر زمان گردد ممثّل در صورت
گاه نارت می‌نماید گاه نور	گاه دوزخ گاه جنّات است و حور

...جوی خمر و جوی آب و جوی شیر نیست جز اوصاف پاک دلپذیر
(لاهیجی، ۱۳۸۱، صص ۴۵-۴۴)

از نظر مولانا، زیبایی‌های حقیقی و نور کامل را تنها از راه کشف و شهود قلبی و فناء در آن می‌توان دریافت زیرا انسان نمی‌تواند به چنان نوری احاطه پیدا کند تا به درک آن نائل آید مگر تا زمانیکه با علم حضوری و بی‌واسطه در آن وادی وارد شود و همه‌ی تاریکی‌های مادی و نفسانی را کنار بزند و اگر این پرده‌ها و حجاب‌ها را از برابر خود بردارد با جمال مواجه می‌شود. فنا جایگاهی است که در "وحدت شخصی وجود" دریافت می‌شود و عشق و عاشق و معشوق یکی می‌شوند:

کان جمال دل جمال باقی است در لبش از آب حیوان ساقی است
خود هم او آب است و هم ساقی و مست هر سه یک شد چون طلسم تو شکست
(مولوی، ۱۳۷۵، ص ۲۰۷)

دیگر اینکه در اعتقاد مولانا همه چیز زیباست و در دیدار با زیبایی نیازی به هیچ قالب و چهارچوبی نیست کافی است که انسان چشم‌های خود را باز کند. مولانا توصیه می‌کند که اگر از چاه بیرون آید و اگر چشم‌ها راه شستشو دهید زیبایی را خواهید دید "همه جمال تو بینم چو چشم باز کنم" *انسانی و مطالعات فرهنگی*
"در پشت سوم اوستا یعنی فروشی یشت گفته شده که فروشی یا فروغ و فرّ است که باعث نظم و قانون در هستی گردید. و در اسلام همه فرشتگان و ملائک اراده الهی را متحقق می‌سازد. اهوره مزدا است که بدان آفریدگان را پدیدار ساخت، بسیار و خوب، بسیار و زیبا، بسیار و دلکش، بسیار و کارآمد، بسیار و درخشان" است پس در هستی غیر از فرّ اهورا مزدا چیزی نیست و ظلمت‌ها همگی عدم و نیستی هستند. بنابر این همانطور که پیش تر اشاره شد در دین زرتشت نیز همه آفریده‌های خدا زیباست و خدا منشأ همه زیبایی‌ها به شمار می‌آید. هر زرتشتی وظیفه داشت که دیوان را از خود

براند و خدا را درون خود قرار دهد و در حقیقت در همهٔ اسطوره‌ها و آئین‌ها و عقاید زرتشتی اتحاد انسان با خدا و نیروهای ایزدی مطرح بود. در دین زرتشت "خدا باید در تن انسان جای گیرد و هنگامی که انسان‌ها به این برترین هدف دست یابند زمانی است که با خدا یگانه می‌شوند. مفاهیم تجریدی که نمود قدرت‌های ایزدی است یعنی اندیشهٔ نیک، فرمانبرداری و راستی در زندگی روزانهٔ آنان پدیدار می‌شود. در متنی آمده که خدایی که هر کس نیایش و ستایش می‌کند روح او می‌شود، و هنگامی که روحی ویژه، خواه روح نیک خواه روح بد انسان را به کردار می‌کشاند، انسان مأوای مادی آن روح و جلوه‌گاه دنیوی سرشت آن روح می‌شود" (هینلز، ۱۳۸۱، ص ۳۸۵)

در ضمن چنان دیدگاه خوش بینانه و مثبتی به خدا و موجودات در اوستا وجود دارد، که هستی را یکسره در خیر و خوبی و شادی و زیبایی و بلکه در خدا می‌بیند و این دیدگاه نسبت به هستی و خدا تنها با نظریهٔ وحدت وجود عرفانی قابل تطبیق است.

زرتشت خدا را در درون خود می‌یابد که دیدگاه وحدت وجودی است. در سرود پرستش است که زرتشت راه خدا شناسی و توحید را فرا روی راه ما قرار می‌دهد. همچنان که خود از همین راه به معرفت و مکاشفه رسید: "آمای اهورا مزدا، تو را با احساس در درون خود یافتم، که تویی نخستین، که تویی بازپسین" در دین زرتشت خداوند / داتار از آغاز بوده و قدیم است و ابدی نیز هست. وی آفرینندهٔ همه چیز هست. او پدر یا واضع یک قانون جهانی و نظام کیهانی است. یعنی اشته که با تعبیر پدر اشته یا پدید آورندهٔ آن اهورامزدا است. (رضی، ۱۳۸۲، ص ۲۳۲)

در نظریهٔ "وحدت وجود" جامعیتی وجود دارد که زیبایی شناسی خاصی را در بر داشته و انسان را تا جایگاهی بالا می‌برد که بتواند همهٔ زیبایی‌ها را در زیر چتری فراگیر ببیند، نه اینکه مانند دیدگاه‌های محدود به جنبه‌ای خاص از زیبایی‌ها اکتفا کند و جنبه‌های دیگری را نادیده بگیرد. درک و دریافت این نظریه نیاز به پژوهشی

جداگانه دارد. به اختصار اینکه، هستی در ظاهر دچار کثرت و چهره‌های متفاوت است، اما در حقیقت دارای وحدت می‌باشد. یعنی هرچه از ظاهر امور به سوی باطن آن پیش رویم از کثرت به وحدت می‌رسیم. آن وقت دیگر این تفاوت‌ها و تعارض‌ها مانع دریافت حقیقت امور نمی‌شوند. به قول مولانا در مثنوی:

خود همو آب است و هم ساقی و مست هر سه یک شد چون طلسم تو شکست
(مولوی، ۱۳۷۵، ص ۲۰۷)

درک این دیدگاه نیاز به سیر و سلوک معنوی و کشف و شهود باطنی دارد یعنی عبور از کثرت‌ها و رسیدن به رتبه‌ای از وحدت با گام برداشتن در این راه امکان پذیر است و از عهده استدلال عقلی بر نمی‌آید.

هست کسی صافی و زیبا نظر تا بکند جانب بالا نظر
هست کسی پاک از این آب و گل تا بکند جانب دریا نظر
هست کسی را مدد از نور عشق تا فتدش جمله بدانجا نظر
جمله نظر شو که به درگاه حق راه نیابد مگر الا نظر
(مولوی، ۱۳۷۰، ص ۱۱۶۹)

مولانا نظریه وحدت وجود را در بسیاری از اشعار خود بیان نموده است مانند:

پای تویی، دست تویی، هستی هر هست تویی بلبل سر مست تویی، جانب گلزار بیا
گوش تویی، دیده تویی، واز همه بگزیده تویی یوسف دزدیده تویی، جانب بازار بیا
(مولوی، ۱۳۷۰، ص ۳۶)

او می‌گوید: "جمالش آفتاب آمد، جهان او را نقاب آمد" یعنی جهان زیباست و اصل

زیبایی خداست و در نهایت اینکه جز خدا چیزی نیست. بنابراین مولانا نیز هم صدا با زرتشت پیام آور ایران باستان راستی و درستی از راه محبت و عشق را اصل نظام هستی می‌داند و زیبایی را مبنای خداشناسی و هستی‌شناسی قرار می‌دهد و مطابق با اصول مکتب جمال، خداوند را زیبایی مطلق می‌داند و همه ذرات هستی را عکس‌ها و جلوه‌هایی از آن جمال به شمار آورده و همه چیز را زیبا می‌بیند.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

منابع:

- ۱- افراسیاب پور، علی اکبر، زیبایی پرستی در عرفان اسلامی، طهوری، تهران، ۱۳۸
- ۲- امام، سید محمد کاظم، با مقدمه دکتر نصره الله کاسمی، انتشارات نیکوکاری نوریانی، ۱۳۵۳
- ۳- اوشیدری، جهانگیر، دانشنامه مزدیسنا (واژنامه توضیحی آیین زرتشت) (نشر مرکز، تهران، ۱۳۷۱)
- ۴- پورداوود، ابراهیم، اوستا، انتشارات دنیای کتاب، تهران، اکتبر ۲۰۰۹
- ۵- دورانت، ویلیام جیمز، لذات فلسفه، ترجمه: عباس زریاب خویی، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۸۸
- ۶- رضی، هاشم، تاریخ مطالعات دین‌های ایرانی، بهجت، تهران، ۱۳۷۱
- ۷- رضی، هاشم، زرتشت در گاتها، سخن، تهران، ۱۳۸۲
- ۸- رضی، هاشم، حکمت خسروانی، بهجت، تهران، ۱۳۸۴
- ۹- زرنر، آر. سی. طلوع و غروب زردشتی گری، ترجمه دکتر تیمور قادری، امیر کبیر، تهران، ۱۳۸۴
- ۱۰- سهروردی، حکمه الاشراق، مترجم: سید جعفر سجادی، انتشارات دانشگاه تهران
- ۱۱- فصلنامه تخصصی عرفان، سال چهارم، شماره ۱۶، تابستان ۸۷
- ۱۲- معین، محمد، فرهنگ فارسی معین، نشر سرایش، تهران، ۱۳۸۰
- ۱۳- جلال الدین، مولوی، مثنوی معنوی، تصحیح: رینولد الین نیکلسن، بهزاد، تهران، ۱۳۷۵
- ۱۴- جلال الدین، مولوی، کلیات دیوان شمس تبریزی، با مقدمه جلال الدین همایی، انتشارات، صفی علیشاه، ۱۳۷۰
- ۱۵- لاهیجی، شمس الدین محمد، مفاتیح الاعجاز فی شرح گلشن راز، تصحیح: محمد رضا برزگرو عفت کرباسی، زوآر، تهران، چاپ چهارم، ۱۳۸۱
- ۱۶- هینلز، جان راسل، شناخت اساطیر ایران، مترجم: ژاله آموزگار و احمد تفضلی، نشر چشمه، تهران، ۱۳۸۱